

[حیات مستقره؛ حیات ملازم با صدور حرکات اختیاری 1](#_Toc505610685)

[حیات مستقره در باب صید و ذباحه (مرحوم محقق ره) 3](#_Toc505610686)

[منشأ عنوان حیات مستقره: فقه عامه 3](#_Toc505610687)

**موضوع**: قتل به تسبیب/مراتب تسبیب/مرتبه چهارم/صورت چهارم /قتل عمد /کتاب القصاص

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث به چهارمین صورت از مرتبه چهارم قتل به تسبیب رسید.

###### حیات مستقره؛ حیات ملازم با صدور حرکات اختیاری

همان طور که بیان شد، مرحوم صاحب جواهر قدس سره ضابطه ای برای حیات مستقره مطرح نمود که بر اساس آن هر چیزی که ملازمه با صدور حرکات و تکلم اختیاری دارد، حیات مستقره محسوب می شود؛ خواه چنین حیاتی کوتاه باشد و خواه طولانی.

به نظر می رسد که ضابطه فوق، اختصاصی هم به مرحوم صاحب جواهر ره ندارد و بیشتر فقها آن را ملتزم هستند.

ضابطه در ملاک حیات مستقره، در مباحث امروزی هم قابل تطبیق است و می توان بر اساس آن نسبت به مرگ مغزی اطلاق موت عرفی نمود؛ چرا که مراد از حیات، حیات مستقره است که ملاک در آن ادراک است و اینکه نطق و حرکت ارادی در کلام بزرگانی مثل صاحب جواهر ره آمده است، بیان ملازمات آن است و از طرفی حرکت ارادی فرع اراده و اراده فرع ادراک و تصور است.

البته مراد از اراده، اراده ی مصحح تکلیف و عقوبت نیست، لذا حرکات مجنون ارادی محسوب می شود.

مشهور فقها در ملاک حیات مستقره آنچه ملازم با ادراک است، می باشد، لذا در مثل کما گفته می شود هوشیاری شخص پایین آمده است.

در گذشته های دو از علائمی مثل سرد شدن بدن، حکم به مرگ می کردند در حالی که در روایات از این امر تخطئه شده است، کما این که در روایت علی بن ابی حمزه این گونه آمده است: «أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: أَصَابَ النَّاسَ بِمَكَّةَ سَنَةً مِنَ السِّنِينَ صَوَاعِقُ كَثِيرَةٌ مَاتَ مِنْ ذَلِكَ خَلْقٌ كَثِيرٌ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي إِبْرَاهِيمَ ع فَقَالَ مُبْتَدِئاً مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْأَلَهُ يَنْبَغِي لِلْغَرِيقِ وَ الْمَصْعُوقِ أَنْ يُتَرَبَّصَ بِهِ ثَلَاثاً لَا يُدْفَنُ إِلَّا أَنْ تَجِي‌ءَ مِنْهُ رِيحٌ تَدُلُّ عَلَى مَوْتِهِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَأَنَّكَ تُخْبِرُنِي أَنَّهُ قَدْ دُفِنَ نَاسٌ كَثِيرٌ أَحْيَاءً فَقَالَ نَعَمْ يَا عَلِيُّ قَدْ دُفِنَ نَاسٌ كَثِيرٌ أَحْيَاءً مَا مَاتُوا إِلَّا فِي قُبُورِهِمْ.»[[1]](#footnote-1)

به غیر از سرد شدن بدن، قطع نفس کشیدن نیز نمی تواند دلیل و اماره بر تحقق مرگ باشد.

به نظر می رسد که با تعبیر مرحوم صاحب جواهر، ابهامی در ملاک حیات مستقره باقی نمی ماند و می توان بر اساس این ملاک، صدق مرگ نسبت به مرگ مغزی را هم به ایشان نسبت داد، ولو این که ادعا شود که در گذشته، تشخیص عدم هوشیاری غیر ممکن بوده باشد، ولی نباید غافل شد که علم طب در گذشته نیز در حد خود، از پیشرفت خوبی برخوردار بوده است و حتی در روایتی از امام صادق علیه السلام از عمل جراحی چشم خبر داده شده است؛ «عَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونَ فِي عَيْنَيْهِ الْمَاءُ فَيَنْزِعُ الْمَاءَ مِنْهَا فَيَسْتَلْقِي عَلَى ظَهْرِهِ الْأَيَّامَ الْكَثِيرَةَ أَرْبَعِينَ يَوْماً أَقَلَّ أَوْ أَكْثَرَ فَيَمْتَنِعُ مِنَ الصَّلَاةِ الْأَيَّامَ وَ هُوَ عَلَى حَالٍ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ وَ لَيْسَ شَيْ‌ءٌ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا وَ قَدْ أَحَلَّهُ لِمَنِ اضْطُرَّ إِلَيْهِ.»[[2]](#footnote-2)

مرحوم شیخ طوسی ره هم در مواضعی به همین ملاک صاحب جواهر اشاره دارد؛ تا جایی که در موردی شخصی را که مرض مشرف به موت دارد، قائل به وجود حیات مستقره شده است؛ «و لأن فيه حيوة مستقرة عقيب جرح الأول بدليل أن حركته يزيد على حركة المذبوح، فإذا قتله الثاني فقد قتل من فيه حيوة مستقرة فكان هو القاتل كما لو قتل عليلا قد أشرف على الموت و فيه حيوة مستقرة و لأنه أحكام الحيوة ثابتة فيه إجماعا من الوصية و غيرها.»[[3]](#footnote-3)

لذا مرحوم صاحب جواهر کلام مرحوم فاضل هندی ره را که در آن این ملاک دیده نمی شود، نقل نموده است و به ایشان نسبت عدم فهم کلام اصحاب را داده است.[[4]](#footnote-4)

عبارت مرحوم فاضل هندی ره این گونه است: «و لو قتل مريضاً مشرفاً على الموت وجب القود و إن لم يكن بقيت له حياة مستقرّة لصدق القتل، و الفرق بينه و بين من جنى عليه جناية لم يبق له حياة مستقرّة وقوع جنايتين مضمونتين عليه، و إنّما يوجب القصاص على أدخلهما في تلف النفس لأنّ المريض ربما انتهى إلى مثل تلك الحالة ثمّ برئ للاشتراك، نعم يصلح ضميمة إلى ما قلنا.»[[5]](#footnote-5)

در اصطلاح قوم و مشهور، بیمار مشرف به موت، دارای حیات مستقره است، در حالی که بر اساس کلام مرحوم فاضل هندی قدس سره، با وجود این که این شخص حیات مستقره (حیات طویله) ندارد؛ ولی جنایت و تعدی بر او مستحق قصاص است.

مرحوم صاحب جواهر ره ضمن اشکال به ایشان معتقد است که اگر مراد از مریض مشرف علی الموت کسی است که شعور و حرکات اختیاری و ارادی ندارد، در این صورت، حیات مستقره منتفی است و تعدی بر این شخص هم موجب قصاص نیست.

حیات مستقره در باب صید و ذباحه (مرحوم محقق ره)

إذا قطعت رقبة الذبيحة و بقيت أعضاء الذباحة‌ فإن كانت حياتها مستقرة ذبحت و حلت بالذبح و إلا كانت ميتة و معنى المستقرة التي يمكن أن يعيش مثلها اليوم و الأيام و كذا لو عقرها السبع و لو كانت الحياة غير مستقرة و هي التي يقضى بموتها عاجلا لم تحل بالذباحة لأن حركتها كحركة المذبوحة.

مرحوم محقق ره بر خلاف باب قصاص، در کتاب صید و ذباحه مراد از حیات مستقره را حیوانی دانسته است که نصف روز یا یک روز زنده می ماند، و در واقع مراد ایشان از حیات مستقره در این باب، حیات مستقره معتبر نسبت به تذکیه است، لذا منافاتی با آن چه در سایر مواضع از حیات مستقره اراده نموده است نخواهد داشت، این در حالی است که به همین کلام ایشان در اراده حیات مستقره در باب صید و ذباجه هم اشکال شده است؛ چرا که روایاتی داریم که ذبح حیوانی که علم به مرگش داریم و لحظاتی بیشتر به پایان حیاتش نمانده است را هم صحیح می داند.

###### منشأ عنوان حیات مستقره: فقه عامه

حق این است که اصطلاح حیات مستقره، اصطلاحی اجنبی از فقه اهل بیت علیهم السلام است و در هیچ نصی دیده نمی شود و به نظر می رسد که از جمله مواردی است که از عامه به کلام فقهای شیعه و به طور مشخص مرحوم شیخ طوسی قدس سره وارد و از کلمات ایشان به سایر اصحاب سرایت کرده باشد. در حالی که در هیچ نصی نیامده است.

فقهای عظام نیز اقدام به بومی سازی این اصطلاح و متناسب نمودن آن با قواعد فقه شیعه کرده اند، و از آن جا که قتل را متقوم به وجود حیات مستقره در مقتول می دانستند، این اصطلاح را وارد نموده اند؛ کما اینکه در مورد استدلال به اجماع هم این گونه اتفاقی رخ داده است و بعد از سرایت از عامه تازه مشکلات آن مطرح شده است که مثلا آیا ذهاب اکثر به حکمی برای صدق اجماع کفایت می کند یا اینکه ذهاب کل ملاک است؟

لذا در مواردی مرحوم شیخ ره یا دیگران بدون جستجو و وجدان موافق، ادعای اجماع نموده اند؛ چرا که حجت و روایت مسلم در مسأله داشته اند و از این رو نسبت به جمیع داده اند و در حقیقت تعبیر اجماعات علی القاعده از همین حیث شکل گرفته است.

1. . [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص210.](http://lib.eshia.ir/11005/3/210/) [↑](#footnote-ref-1)
2. . تهذيب الأحكام، ج‌3، ص: 306. [↑](#footnote-ref-2)
3. . [المبسوط فی فقه الإمامیة، شیخ طوسی، ج7، ص20.](http://lib.eshia.ir/10036/7/20/) [↑](#footnote-ref-3)
4. . [جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج42، ص58.](http://lib.eshia.ir/10088/42/58/) [↑](#footnote-ref-4)
5. . كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، ج‌11، ص: 44. [↑](#footnote-ref-5)